

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیة الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسه شماره ۱۴ به تاریخ ۹۹/۹/۱۰

بررسی روایات مربوط به بحث نسبت بین امامت و اقامه صلاح - آیات سوره هود و نسبت میزان و مکیال در تحقق

صلاح و فساد

خلاصه بحث صلاح و فساد در نسبت توحید و ولایت

بحث در ارسال انبیاء از طرف خدای حکیم بود و اینکه آنها دلالت بر مصالح و مفاسد و منافع انسان می کنند. سوال این بود که این مصلحت و مفسده ای که در راستای حکمت الهی است چه معنایی دارد؟ عرض شد که این مصلحت روشن است که فقط اختصاص به مصالح اخروی انسان ندارد بلکه مصالح دنیایی انسان را هم شامل است؛ کما اینکه در بسیاری از روایات بیان شده است و جای تردید نیست. لکن مهم این است این مصالح اساساً به کجا برگشت می کند؟ آیا به رفاه در دنیا و لذت جویی انسان برگشت می کند یا به امر بندگی خداوند برگشت می کند؛ در عین اینکه نوعی از رفاه و معیشت و عافیت را در دنیا تضمین می کند.

دو نکته را تا اینجا بحث کردیم. اولاً اینکه بنیان مصلحت و مفسده به توحید و بندگی در مقابل خدا برگشت می کند و در طرف مقابل فساد به شرک و شئون آن برگشت می کند. لذا دلالت بر مصالح و مفاسد معنایش این است که انبیاء مردم را به توحید و مناسبات آن دعوت می کنند و آنها را از شرک و فروع آن حذر می دهند. و همین به معیشت انسان هم ربط پیدا می کند. انسان در معیشت خود هم یا در وادی توحید زندگی می کند یا در وادی شرک. هر نوع معیشتی با توحید سازگار نیست. اینکه می گوئیم شئون بندگی یا شئون شرک، مقصود همین است. انسان ممکن است جوری معیشت خود را تنظیم کند که به سمت توحید یا شرک سوق پیدا کند.^۱

^۱ - روشن است که اگر در محیط توحید و ولایت بحث رفاه و معیشت مطرح می شود معنای دیگری از رفاه و معیشت نسبت به منطبق کفر اراده می شود. مومن حیات طیبه دارد و زندگی او در محیط امن و عافیت و غرق در لذت است لکن این با لذت و شهوت رانی دنیا متفاوت است. به بیان امیرالمومنین اصل بهره از دنیا را هم مومن می برد. مومن است که معیشت ضنک ندارد که البته این بحث جای خود باید مفصل توضیح داده شود.

ثانیاً اینکه مدار تحقق مصلحت و مفسده دو دستگاه ولایت است که محور صلاح و فساد هم خود اولیاء حق و جور هستند. و فروعات صلاح و فساد هم به مناسبات این دو دستگاه ولایت برگشت می کند. لذا سابقاً توضیح دادیم که این حکمت بندگی و تسبیح در مقابل خداوند وقتی می خواهد در عالم جاری شود، خود انبیاء را ابتدا متصف به این حکمت می کند و آنها را حکیم می کند و از وجود آنها به بقیه جاری شده و آنها هم در رتبه بعد صاحب این حکمت می شوند. لذا صلاح با تولی به اولیاء الهی و کفر به طاغوت و تبری از آنها بدست می آید و در طرف مقابل فساد با تولی به اولیاء طاغوت و تبری از امام حاصل می شود.

ما برای اثبات این مسئله که تحقق مصلحت و مفسده با ولایت حق و باطل تبیین می شود، آیات و روایاتی ذیل بحث مصلحت و مفسده را بررسی کردیم لکن اثبات این مسئله محدود به این آیات و روایات ذیل آن نمی شود بلکه همه آیات و روایاتی که نسبت بین توحید و ولایت را تبیین می کند، استدلال بر این مسئله خواهد بود. به تعبیر دیگر وقتی شما قبول کنید که صلاح و فساد بر مدار توحید معنا می شود، در گام بعد همه نصوصی که تحقق توحید را به ولایت معنا می کند و دار التوحید را به دار ولایت معنا می کند، استدلال بر مدعای ما خواهد بود. نیز ثابت می شود که مدار فساد و صلاح برای انسان و موجود مختار با تولی و تبری بدست می آید.^۲

روایات نشان دهنده ارتباط اصلاح و حجت الهی

قبل از اینکه بحث صلاح و فساد را ادامه دهیم، این نکته را تذکر می دهیم که ما آیات و روایاتی داریم که ارتباط بین اصلاح در عالم با امام را توضیح می دهد و بیان می کند که مثلاً اصلاح جز به امام واقع نمی شود. مثلاً در زیارت جامعه فرموده: «بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا» شبیه این محتوی در روایات موجود است و ما این دست از روایات را بحث نکردیم زیرا اینها مویدات هستند.

وجه عدم دلیل بودن این است که ممکن است اشکال شود که اینها نشان نمی دهد که مدار صلاح به خود امام برگشت می کند، بلکه صرفاً بیان می کند که امام مصلح واقعی عالم است و بدون امام، حقیقت صلاح در عالم جاری نمی شود.

^۲ - سوال می شود که این دو دستگاه حق و باطل اگر به خدا برگشت می کند، معنایش این است که پایگاه فساد و شرک هم از جانب خداوند نازل می شود؟ جواب این است که خیر و خدا شرک نازل نمی کند. حقیقت توحید است که نازل می شود ولی انسان مختار می تواند از این حقیقت تخطی کند و اینجاست که شرک محقق می شود. لکن باید توجه کرد که دستگاه شرک از محیط ربوبیت خدا خارج نیست. مکرر در آیات قرآن این تفکر نفی می شود که خیال کنند اینها می توانند دست خدا را ببندند و خدا در خلقت موجود مختار خودش محدود شده است. آیات «ید الله مغلوله» و «و ما انتم بمعجزین» و مانند اینها به همین نکته اشاره دارد. خدا لحظه به لحظه دستگاه آنها را امداد می کند که می توانند کار خود و شیطنت را جلو ببرند. و این معنا جبر هم نیست بلکه با اختیار معصیت می کنند و البته امداد می شوند. اینکه در روایات بیان شده است که افعالی هست که خدا راضی نیست ولی امضاء می کند معنایش همین است. و این طرح و امداد الهی هم از سر حکمت خداست.

کما اینکه وقتی بیان می شود که امام زمان (عج) اقامه عدل می کنند، این نشان نمی دهد که حقیقت عدل به خود امام و ولایت او برگشت می کند، بلکه عدل چیزی است که امام مجری و اقامه کننده اوست. یعنی بین اقامه کننده عدل و کلمه عدل فرق است.

ظاهر بعضی کلمات حکماء و متکلمین و این استدلال که برای جاری شدن قانون عادلانه اجتماعی در حیات بشری، امام لازم است همین است که عدل از شئون خود امام نیست بلکه به امری بیرون از وادی ولایت امام برگشت می کند و امام آمده آن را اقامه کند. بعد هم ممکن است کسی این صلاح و عدل را به حیات بشری و امری غیر از بندگی و توحید معنا کند. لکن بنظر ما حقیقت بندگی و فروع آن است که صلاح حیات عالم است و این حقیقت و شئون آن به خود امام برگشت می کند؛ امام خودش کلمه عدل است و با تولی به امام است که عدالت در عالم جاری می شود. کما اینکه امام مدار صلاح است و با تولی به امام، مصالح در عالم اقامه می شود.

خلاصه ما منکر این معنا نیستیم که امام مصلح است و فساد را در عالم از بین می برد، لکن می خواهیم بگوییم این صلاح و فساد را باید دقیق تر معنا کنیم و بگوییم امام شئون ولایت خودش را اقامه می کند و دستگاه ولایت جور را هدم و قلع خواهد کرد. امام اگر اقامه عدل می کند، چیزی جز اقامه توحید و جز اقامه ولایت حقه نیست.

لذا این دسته از روایات مویدات بحث ما می شوند، لکن بنظر ما این محتوی به قرینه روایات دیگر اینطور معنا می شود که صلاح از شئون امام است که بدست امام فقط حاصل می شود. لذا یک معنای دقیق و لطیفی می شود از این روایات به کمک روایات دیگر بدست آید که مدار خود صلاح هم به امام برگشت می کند.

روایت حسن بن زیاد در بحث اصلاح ارض

بطور مثال یکی از روایاتی که در این بحث موید است و محتوای مهمی دارد، صحیحه حسن بن زیاد عطار است که چندین نقل دارد. در کتاب بصائر الدرجات بیان شده است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادِ الْعَطَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا حُجَّةٌ إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ وَ لَا يُصْلِحُ الْأَرْضَ إِلَّا ذَاكَ»^۳ یعنی زمین و مردم جز به امام اصلاح نمی شوند. و بنظر ما معنای دقیق این روایت است که صلاح از شئون توحید و ولایت است و امام جاری خواهد کرد.

همین روایت به سند دیگری در کتاب کمال الدین مرحوم صدوق هم نقل شده است. فرموده: «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْرِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارَ عَنْ

^۳ - بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۴۸۶

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا حُجَّةٌ عَالِمٌ إِنَّ الْأَرْضَ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا ذَلِكَ وَ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ»^۴ که فقط قید عالم به حجت در این نقل اضافه شده است. نیز در کتاب علل الشرایع همین روایت را از عبدالله بن مسکان از حسن بن زیاد نقل می کند.^۵

در روایت دیگری در بصائرالدرجات شبیه همین محتوی نقل شده است؛ در صحیح ذریح محاربی فرمود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ذَرِيحِ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَاكَ»^۶ که در این روایت صرفاً لفظ عالم آمده است.

خلاصه مفاد این روایات این است که مدار اصلاح در عالم امام است و اگر ارض بر مدار اراده امام و تولی به امام حق تدبیر و سرپرستی شود، به صلاح می رسد و بلکه اصل این صلاح به بندگی و عبودیت خود امام برگشت می کند و از آنجا به امت او سرازیر می شود. این همان معنایی است که در آیه شریفه فرمود «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»^۷ که روایات ذیل آن اشاره می کرد که عالم بر مدار رسول خدا و امیرالمومنین اصلاح شده است و شما آن را با خروج از ولایت آنها فاسد نکنید.

نکته دیگری که جا دارد دقت شود اینکه از کنار هم قرار دادن این روایت در کنار روایت هشام بن حکم که فرمود «يُدُلُّوهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ»، بدست می آید این است که دلالت را هم نباید ساده و عرفی معنا کرد. دلالت صرفاً یک امر لفظی و قولی نیست، بلکه امام قرار است عالم را اصلاح کند. یعنی مأموریت امام، اصلاح ارض است.

روایت جابر بن یزید جعفی در اصلاح ارض

روایت دیگری که در این بحث موید است، روایت جابر بن یزید جعفی است که در علل الشرایع مرحوم صدوق است. فرمود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يُحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ لَأَيُّ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ فَقَالَ لِبَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِيهَا نَبِيٌّ أَوْ إِمَامٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا كَانَ اللَّهُ يُعَذِّبُهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ التُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ

^۴ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۰۳

^۵ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۹۷

^۶ - بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۴۸۴

^۷ - سوره مبارکه اعراف آیه ۵۶

بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ وَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ»^۸

حضرت در این روایت فرمودند نیاز اصلی به امام و نبی در این است که عالم بر مدار صلاح بماند. بعد فرمودند به وجود امام است که خدا عذاب را از اهل ارض می دارد. معصیت در حیات انسان ها، در شرائطی منجر به عذاب خواهد شد، لکن این امام است که جلوی این عذاب کلی را می گیرد و تا وقتی امام هست ارض به فساد مطلق نمی رسد. لذا در بعض روایات بیان می شود که وقتی امام برود، عذاب نهایی خدا که قیامت است، بر باقی مانده ها وارد خواهد شد. این مفادی است که بعداً در ابواب بررسی می کنیم که زمین اگر بدون امام باشد، از بین خواهد رفت؛ «لولا الحجة لساخت الارض»^۹

در واقع این روایت معنای دیگری از صلاح است را بیان می کند که مدار صلاح به امام است و امام جلوی فساد مطلق را خواهد گرفت و لذا امان عالم از عذاب الهی در مطلق ارض است. اینکه در آیات شریفه سوره مبارکه فجر فرمود: «وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الْمِرْصَادِ»^{۱۰} معنایش همین است که عذاب الهی وقتی می آید که کثرت فساد رخ دهد و البته اگر کل زمین را فساد بگیرد، خدا دیگر با این اهل زمین برخورد می کند، لکن تا حجت الهی در زمین هست جلوی این معنا را می گیرد. این بحث را بعداً مفصل در بحث نسبت «ارض و حجت» بحث خواهیم کرد.

در ادامه حدیث این تعبیر آمده است: «يَعْنِي بِأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يُذْنِبُونَ وَ لَا يَعْصُونَ وَ هُمُ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُؤَقَّفُونَ الْمُسَدَّدُونَ بِهِمْ يَرْزُقُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِهِمْ تُعْمَرُ بِلَادُهُ وَ بِهِمْ يُنَزَّلُ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يُمَهَّلُ أَهْلُ الْمَعَاصِي وَ لَا يُعَجَّلُ عَلَيْهِمُ بِالْعُقُوبَةِ وَ الْعَذَابِ لَا يُفَارِقُهُمْ رُوحُ الْقُدُسِ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» که در واقع توضیحی در مورد اهل بیت است که اهل بیت هرکسی از خاندان رسول خدا نیستند بلکه مقصود ائمه هده معصومین هستند که این ویژگی ها را دارند. همین افراد سبب برکت آسمان و زمین و مهلت برای اهل معصیت است که تعجیل عقوبت نمی شود. البته محتمل است این ذیل از خود مرحوم صدوق باشد و روایت نباشد ولی هم محتوا قابل ملاحظه است و هم اگر از مرحوم صدوق هم باشد معنای لطیفی است.

^۸ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۲۳

^۹ - رجوع کنید به کتاب شریف کافی کتاب الحجة باب «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ»؛ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۸

^{۱۰} - سوره مبارکه فجر آیه ۱۰ تا ۱۴

نکته: در صحیح ابابصیر در کتاب شریف بصائر اینطور آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ وَإِمَامٌ فَاجِرٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَقَالَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^{۱۱} که ممکن است گفته شود ظاهر این روایت این است که هم امام عادل و هم امام جائز زمین و مردم را اصلاح می کند. این محتوی معارض با روایاتی است که تا بحال بررسی شد.

ولی بنظر ما این معارضه قابل حل است زیرا معنای اصلاح در این روایت تنظیم شئون خودشان بر محور اهواء خودشان است. یعنی جامعه کفار هم غایت و حرکت و مسیر و تنظیماتی دارد که امام جائز آن را تدبیر می کند. لکن این واقعا سیر به سمت مصلحت نیست بلکه تنظیم شئون بر محور غایات خودشان است و از این جهت به آن اصلاح گفته شده است. ولی در واقع کل تمدن اینها با همه پیچیدگی و تنظیمات و روابطی که در آن هست، همه فاسد است.

اتفاقاً این روایت محتوای بسیار مهمی هم دارد که همیشه تا وقتیکه بساط این دنیا فراهم است دو امام در حال تدبیر هستند و جریان کفر هم امام خودش را دارد. اینطور نیست که خیال کنید که یک دموکراسی و حکومت مردم بر مردم شکل می گیرد، بلکه باز هم ائمه نار هستند که در دستگاه کفر، اعمال ولایت می کنند.^{۱۲}

صلاح و فساد با خروج از میزان و مکیال

اما آیه مهم دیگری که در این بحث خوب است اشاره کنیم آیات سوره مبارکه هود است؛ فرمود: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^{۱۳} در این آیات بحث قوم حضرت شعیب است و فسادی که اینها برپا کرده بودند که تعبیر قرآن نقصان و کم گذاشتن در میزان و مکیال است. اینها در موازین تصرف می کردند و کم می گذاشتند و حقوق مردم را نمی دادند. در این آیات تعبیر خروج از قسط آمده است که معنایش پرداخت نشدن سهم و حق افراد است.

ظاهر این آیات این است که در فضای تجاری و معاملات خود اینها در ترازوها تصرفی می کردند که سبب می شده است که حقوق مالی مردم از بین برود و این سبب فساد شده بود. لکن بنظر ما با دقت در این آیات بدست می آید مسئله بر سر اهمیت موازین است که اگر موازین در هر ساحتی از جایگاه خود خارج شد و میزان های دیگری برپا شود، دیگر

^{۱۱} - بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۳۳

^{۱۲} - شاهد این معنا، روایات دیگری است که ذیل همین دو آیه شریفه که بحث دو امامت در عالم را مطرح کرده است، وارد شده است. رجوع کنید به کتاب شریف بصائر الدرجات باب «الفرق بین أئمة العدل من آل محمد و أئمة الجور من غیرهم»؛ بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۳۲

^{۱۳} - سوره مبارکه هود آیه ۸۴ و ۸۵

قسط برپا نمی شود و حقوق از دست خواهد رفت. اینجاست که فساد رخ می دهد. یعنی در هر امری یک موازینی وجود دارد که ما به آن قائل هستیم و با آن سنجه می کنیم و بعد تصمیم گرفته می شود و حکم به حسن یا قبیح بودن افعال می شود. هیچ کاری را ما بدون معیار و میزان انجام نمی دهیم.

اما سوال مهم در اینجا این است که معیار حق بودن میزان ها به کجا باید برگشت کند؟! بنظر ما با دقت در آیات بدست می آید که معیار این موازین باید به توحید و تنظیم روابط بندگی برگشت کند. لذا در ابتدای این آیات دستور اول جناب شعیب به قوم خود برگشت به الوهیت خداوند متعال است. بعد فرموده در میزان و مکیال نقص ایجاد نکنید. یعنی این میزان ها در واقع مسیر وقوع و تحقق حقیقت توحید و ولایت است. لذا در روایات ما این میزان و مکیال در یک ساحت دیگر به امام تفسیر می شود که مکرر در روایات این معنا وارد شده است که امام و حجت الهی میزان در عالم است.

البته باید دقت کرد که این بحث، نگاه دیگری به همان حرف سابق است. یعنی اینطور نیست که یک معیار دیگر برای بحث فساد و صلاح داریم تعریف می کنیم بلکه همان حقیقت است که با عنوان میزان و مکیال تحلیل می شود. فساد یک چیز بیشتر نیست و آن خروج از وادی بندگی خدا و تناسبات آن است؛ ولی جایی با خروج از وادی امر الهی و جایی با قطع رشته های رحمت و جای دیگر با بهم زدن موازین حق و عدل توضیح داده شده است. به تعبیر دیگر برای تنزل حقیقت توحید و ولایت حقه، موازین و معیارهایی هستند که خروج از آنها، خروج از وادی ولایت و بندگی است و سبب فساد خواهد شد. والحمدلله...